

عیسی در عروسی در قنای جلیل

¹ و در روز سوم، در قنای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود. ² و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند. ³ و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: شراب ندارند. ⁴ عیسی به وی گفت: ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است. ⁵ مادرش به نوکران گفت: هر چه به شما گوید بکنید. ⁶ و در آنجا شش قدح سنگی برحسب تطهیر یهود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت. ⁷ عیسی بدیشان گفت: قدحها را از آب پر کنید. و آنها را لبریز کردند. ⁸ پس بدیشان گفت: الآن بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید. پس بردند. ⁹ و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست که از کجا است، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، می‌دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، بدو گفت: هرکسی شراب خوب را اول می‌آورد و چون مست شدند، بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟

¹¹ و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قنای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند. ¹² و بعد از آن او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا ایامی کم ماندند.

عیسی به معبد بزرگ می‌رود

¹³ و چون عید فصح یهود نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت. ¹⁴ و در معبد، فروشنندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرافان را نشسته یافت. ¹⁵ پس تازیانه‌ای از ریسمان ساخته، همه را از معبد بیرون نمود، هم گوسفندان و گاو را، و نقود صرافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت، ¹⁶ و به کبوترفروشان گفت: اینجا را از اینجا بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید. ¹⁷ آنگاه شاگردان او را یاد آمد که مکتوب است: غیرت خانه تو مرا خورده است.

¹⁸ پس یهودیان روی به او آورده، گفتند: به ما چه علامت می‌نمایی که این کارها را می‌کنی؟ ¹⁹ عیسی در جواب ایشان گفت: این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود. ²⁰ آنگاه یهودیان گفتند: در عرصه چهل و شش سال این قدس را بنا نموده‌اند؛ آیا

یسوع فی عرس قانا الجلیل

¹ وَفِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ كَانَ عُرْسٌ فِي قَانَا الْجَلِيلِ وَكَانَتْ أُمُّ يَسُوعَ هُنَاكَ. ² وَدُعِيَ أَيْضاً يَسُوعُ وَتَلَامِيذُهُ إِلَى الْعُرْسِ. ³ وَلَمَّا قَرَعَتِ الْخَمْرُ قَالَتْ أُمُّ يَسُوعَ لَهُ: لَيْسَ لَهُمْ خَمْرٌ. ⁴ قَالَ لَهَا يَسُوعُ: مَا لِي وَلَكَ يَا امْرَأَةُ؟ لَمْ تَأْتِ سَاعَتِي بَعْدُ. ⁵ قَالَتْ أُمُّهُ لِلْخَدَّامِ: مَهْمَا قَالَ لَكُمْ فَافْعَلُوهُ. ⁶ وَكَانَتْ سِنَّهُ أَجْرَانِ مِنْ جِجَارَةٍ مَوْضُوعَةً هُنَاكَ خَسِبَ تَطْهِيرِ الْيَهُودِ، يَسَّعُ كُلِّ وَاحِدٍ مِطْرَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً. ⁷ قَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: امْلَأُوا الْأَجْرَانَ مَاءً. فَمَلَأُوهَا إِلَى فَوْقٍ. ⁸ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: اسْتَقُوا الْآنَ وَقَدِّمُوا إِلَيَّ رِئِيسَ الْمُتَّكِلِ. فَقَدَّمُوا. ⁹ فَلَمَّا ذَاقَ رِئِيسُ الْمُتَّكِلِ الْمَاءَ الْمُتَّحَوِّلَ خَمْرًا وَلَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ مِنْ أَيْنَ هِيَ، لَكِنَّ الْخَدَّامَ الَّذِينَ كَانُوا قَدْ اسْتَقَوْا الْمَاءَ عِلِمُوا، دَعَا رِئِيسُ الْمُتَّكِلِ الْعَرِيسَ ¹⁰ وَقَالَ لَهُ: كُلُّ إِنْسَانٍ إِنَّمَا يَصْنَعُ الْخَمْرَ الْجَيِّدَةَ أَوَّلًا وَمَتَى سَكِرُوا فَجِيئُ الدُّونِ. أَمَّا أَنْتَ فَقَدْ أَقْبَيْتَ الْخَمْرَ الْجَيِّدَةَ إِلَى الْآنَ. ¹¹ هَذِهِ بَدَايَةُ الْآيَاتِ فَعَلَهَا يَسُوعُ فِي قَانَا الْجَلِيلِ وَأَطْهَرَ مَخْذَةً، فَأَمَّنَ بِهِ تَلَامِيذُهُ. ¹² وَبَعْدَ هَذَا انْحَدَرَ إِلَى كَفَرْنَاحُومَ هُوَ وَأُمُّهُ وَإِخْوَتُهُ وَتَلَامِيذُهُ وَأَقَامُوا هُنَاكَ أَبَامًا لَيْسَتْ كَثِيرَةً.

یسوع یطرد الثَّجَار من الهيكل

¹³ وَكَانَ فِضْحُ الْيَهُودِ قَرِيبًا فَصَعِدَ يَسُوعُ إِلَى أُورُشَلِيمَ. ¹⁴ وَوَجَدَ فِي الْهَيْكَلِ الَّذِينَ كَانُوا يَبِيعُونَ بَقَرًا وَعِثْمًا وَخَمَامًا وَالصَّيَّارِفَ جُلُوسًا. ¹⁵ فَصَنَعَ سَوْطًا مِنْ جِثَالٍ وَطَرَدَ الْجَمِيعَ مِنَ الْهَيْكَلِ، الْعِثْمَ وَالْبَقَرِ، وَكَبَّ دَرَاهِمَ الصَّيَّارِفِ وَقَلَبَ مَوَائِدَهُمْ. ¹⁶ وَقَالَ لِبَاعَةِ الْحَمَامِ: ارْقَعُوا هَذِهِ مِنْ هَهُنَا، لَا تَجْعَلُوا بَيْتَ أَبِي بَيْتَ تِجَارَةٍ. ¹⁷ فَذَكَرَ تَلَامِيذُهُ أَنَّهُ مَكْتُوبٌ: "عَبْرَةُ بَيْتِكَ أَكَلْتَنِي". ¹⁸ فَأَجَابَ الْيَهُودُ وَقَالُوا لَهُ: آيَةُ آيَةٍ تُرِينَا حَتَّى تَفْعَلَ هَذَا؟ ¹⁹ أَجَابَ يَسُوعُ وَقَالَ لَهُمْ: انْقُضُوا هَذَا الْهَيْكَلُ وَفِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ أَقِيمُهُ. ²⁰ فَقَالَ الْيَهُودُ: فِي سِتٍّ وَأَرْبَعِينَ سَنَةً بُنِيَ هَذَا الْهَيْكَلُ أَقَانَتْ فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ تُقِيمُهُ؟ ²¹ وَأَمَّا هُوَ فَكَانَ يَقُولُ عَنْ هَيْكَلِ جَسَدِهِ. ²² فَلَمَّا قَامَ مِنَ الْأَمْوَاتِ ذَكَرَ تَلَامِيذُهُ أَنَّهُ قَالَ هَذَا، قَامُوا بِالْكِتَابِ وَالْكَلَامِ الَّذِي قَالَهُ يَسُوعُ.

²³ وَلَمَّا كَانَ فِي أُورُشَلِيمَ فِي عِيدِ الْفِضْحِ آمَنَ كَثِيرُونَ بِاسْمِهِ إِذْ رَأَوْا الْآيَاتِ الَّتِي صَنَعَ. ²⁴ لَكِنَّ يَسُوعَ لَمْ يَأْتِ مِنْهُمْ عَلَى نَفْسِهِ لِأَنَّهُ كَانَ يَعْرِفُ الْجَمِيعَ، ²⁵ وَلَئِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مُحْتَاجًا أَنْ يَشْهَدَ أَخَذَ عَنِ الْإِنْسَانِ لِأَنَّهُ عَلِمَ مَا كَانَ فِي

تو در سه روز آن را برپا می‌کنی؟²¹ لیکن او دربارهٔ
 قدس جسد خود سخن می‌گفت.²² پس وقتی که از
 مردگان برخاست شاگردانش را به‌خاطر آمد که این را
 بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی
 گفته بود، ایمان آوردند.
²³ و هنگامی که در عید فِصَح در اورشلیم بود بسیاری
 چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت دیدند، به
 اسم او ایمان آوردند.²⁴ لیکن عیسی خویشان را
 بدیشان مُؤَثِّمِنُ نَساخت، زیرا که او همه را
 می‌شناخت.²⁵ و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی
 دربارهٔ انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان
 بود می‌دانست.